

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Martyrs

جانبازان

فرستنده: مناف فلکی فر
۱۸ اپریل ۲۰۲۲

درباره زندگی رفیق شهید غلامرضا گلوی



چریک فدائی خلق رفیق غلامرضا گلوی یکی از پیشگامان جنبش مسلحانه بود که در ۱۱ اسفند [حوت] سال ۱۳۵۰ همراه با ۵ کمونیست فدائی دیگر (مفتاحی‌ها و احمدزاده‌ها و حمید توکلی) با سرود چریک‌های فدائی خلق بر لب و با ایمان به پیروزی راهی که می‌دانست "کاخ ارتجاع و ظلم و ستم" را ز بن برخاورد انداخت، قدم به میدان چیتگر گذاشت و رژیم جنایتکار شاه با تیرباران این کمونیست آگاه و جان بر کف، بار دیگر دشمنی خود با کارگران و ستمدیدگان را آشکار و ماهیت ضد خلقی خود را بیش از پیش افشاء نمود.

رفیق گلوی در سال ۱۳۲۶ در شهر زابل استان سیستان و بلوچستان متولد شد. با توجه به این که پدر وی یک فرد نظامی (استوار ارتش یا ژاندارمری) بود و توانسته بود زندگی متوسطی را برای خانواده‌اش تهیه کند، او توانست در شهر زادگاهش به تحصیل پرداخته و پس از گرفتن دیپلم در سال ۱۳۴۵ وارد دانشگاه مشهد شود. رفیق گلوی تا سال ۱۳۴۹ مشغول تحصیل در دانشکده ادبیات دانشگاه مشهد در رشته تاریخ بود و در این رشته، لیسانس گرفت. در طی همین سال‌ها و در دانشگاه مشهد بود که او با رفقاء بهمن آژنگ و حمید توکلی آشنا شد و این آشنائی به رفاقتی انقلابی و ماندگار بدل شد. این سه رفیق در کنار مطالعات گسترده در زمینه‌های تاریخی و اجتماعی متعدد دست به مطالعه مارکسیسم زدند. رفیق بهمن آژنگ در آموزش مارکسیسم-لنینیسم در میان مبارزانی که حول این سه رفیق گرد آمده بودند، نقش برجسته‌ای داشت. با شکل‌گیری گروه رفقاء پویان، مفتاحی، احمدزاده در سال ۴۶ که بعداً همراه با رفقای باقی‌مانده از گروه جنگل، چریک‌های فدائی خلق را تشکیل دادند، این سه رفیق هسته اصلی شاخه مشهد این گروه را تشکیل دادند که زیر نظر رفیق پویان قرار داشت.

در دوران دانشجویی، رفیق گلوی همراه با رفقاء بهمن آژنگ و حمید توکلی و دانشجویان مبارز حول خود، چند اعتصاب و اعتراض دانشجویی را سازمان داده و شخصاً فعالانه در آنها شرکت نمود. نمونه‌ای از این حرکات مبارزاتی، اعتراض به نمایش تئاتر چهار صندوق و سلطان مار از بهرام بیضائی در دانشگاه مشهد بود. همچنین این رفقاء علیه سیلی زدن یک استاد به گوش یکی از دانشجویان رشته تاریخ - که رشته تحصیلی رفیق گلوی هم بود-

اعتراض کرده و اعتصابی را سازمان دادند که منجر به تعطیل شدن کلاس‌ها شد. این فعالیت‌ها بخوبی آشکار می‌کنند که رفقای گروه پویان، مفتاحی، احمدزاده ضمن در پیش گرفتن کار مطالعه شبانه‌روزی مارکسیسم-لنینیسم و انجام کارهای تحقیقی به منظور تلاش برای شناخت جامعه، لحظه‌ای از شرکت در مبارزات عملی و علنی محیط زندگی و فعالیت خود باز نمی‌ماندند، همان‌طور که رفقای دیگر این گروه هم در هر جا که بودند چنین می‌کردند. به خصوص هیچ مبارزه توده‌ئی که در آن سال‌ها از جمله در تهران جریان می‌یافت نبود که آنها فعالانه در آن حضور نیافته و شرکت نکنند. در مشهد نیز به اعتبار فعالیت‌های خستگی‌ناپذیر این سه رفیق، در یک پروسه، تعداد زیادی از دانشجویان دانشگاه مشهد جذب گروه پویان، مفتاحی، احمدزاده و بعد چریک‌های فدائی خلق شدند تا نیروی مبارزاتی خود را در جهت رهایی طبقه کارگر قرار دهند. برخی از این رفقاء عبارتند از رفقاء سعید آریان، مهدی سوالونی، شهین توکلی، محمد سالمی و حسین سید نوزادی و تعدادی دیگر که هر یک در تاریخ پر افتخار چریک‌های فدائی خلق در سال فراموش نشدنی و تاریخی ۱۳۵۰ نقش ویژه خود را ایفاء نمودند.

در شرایطی که گروه مزبور در کار تحلیل شرایط اقتصادی-اجتماعی ایران بود، رفیق گلوی نیز به مثابه کمونیستی آگاه که با همه وجود به آرمان‌های کمونیستی باور داشت و بر اساس آموزش از انگلس، کمونیسم را به مثابه علم شرایط رهایی طبقه کارگر راهنمای حرکت خود قرار داده بود در این جهت به طور جدی فعالیت می‌کرد. او که از جدیت و شور و شوق انقلابی چشم‌گیری برخوردار بود، در گروه با نام یا کد سازمانی "براردو" از شخصیت‌های برجسته رمان "فونتامارا" شناخته می‌شد.

تهیه گزارشی درباره زندگی مردمان محروم سیستان و بلوچستان از جمله کارهای تحقیقی آموزنده و با ارزش این رفیق بود که در آشنا کردن رفقای گروه در آذربایجان و ساری و تهران و مشهد نسبت به شرایط توأم با زجر و مصیبت زندگی مردم ستمدیده در این منطقه بسیار مؤثر واقع شد. در آن نوشته رفیق گلوی از فقر بسیار شدید مردمان محروم سیستان و بلوچستان که حتی به نان گندم هم دسترسی نداشته و با آرد کردن هسته‌های خرما برای خود نان تهیه می‌کردند و از نمونه‌های رنج‌آور دیگر از جمله پدیده دردناک فروش دختران به علت گرسنگی و فقر شدید در این دیار سخن گفته بود.

رفیق گلوی گاه به کار داستان نویسی نیز می‌پرداخت. او یکی از داستان‌های خود را با نام مستعار، به مجله "موزیک ایران" فرستاده بود که در بهار سال ۱۳۵۰ در همان مجله چاپ شد. اما یکی از کارهای برجسته این رفیق آگاه و پرکار با اتکاء به دانش مارکسیستی انجام یک کار تحقیقی مفصل در رابطه با اسلام بود. او تحلیل خود در این مورد را تحت عنوان "اسلام روبنای کدام فرماسیون اقتصادی-اجتماعی است" در اختیار دیگر رفقای گروه قرار داد. این نوشته از یک طرف وسعت اطلاعات تاریخی و به کار بردن شیوه تحقیق علمی رفیق گلوی در این زمینه و از طرف دیگر درک مارکسیستی‌اش از اسلام و مقوله مذهب را نشان می‌داد. خود تیتیر یا عنوانی که وی برای این تحلیل و تحقیق انتخاب کرده بود گویای دید مارکسیستی وی می‌باشد. این نوشته رفیق گلوی در آن زمان با استقبال رفقاء مواجه شد.

رفیق گلوی رفیقی شوخ‌طبع و بسیار بذله‌گو بود. او در دوران نوجوانی هنگامی که در دبیرستان تحصیل می‌کرد از "وعظ"های آخوندها جوک می‌ساخت و این جماعت طفیلی مفت‌خور در آن زمان را مسخره می‌کرد. پس از دستگیری‌های سال ۵۰ و وقتی ساواک تصمیم گرفت تعداد زیادی از رفقای فدائی را در اتاق شماره ۵ اوین قدیم جمع کند یکی از این رفقاء رفیق غلامرضا گلوی بود. مبارزانی که با او در این اتاق بودند از شوخ‌طبعی او صحبت کرده‌اند. رفیق فربرز سنجری نیز که یکی از رفقای حاضر در آن اتاق بود نقل می‌کند که "گلوی بدون اغراق در حافظه‌اش صدها جوک و لطیفه داشت که در هر مناسبتی برای شاد کردن فضاء از آنها سود می‌جست. او رفیقی پر شور و

وجودش سرشار از زندگی و شادی بود و در جلسات تفریحی در این اتاق همواره با جوک‌ها و لطیفه‌هایی که به شکل ماهرانه‌ای تعریف می‌کرد جمع را به خنده وا می‌داشت. ساواک در آن اتاق طبیعتاً چند خبرچین را هم جا داده بود که یکی از آنها از سمپات‌های شاخه مشهود بود. وی را ساواک قبلاً در سلول رفیق عباس مفتاحی گذاشته بود تا حرکات و گفته‌های وی را به مأموران ساواک اطلاع دهد. رفیق گلوی که می‌دانست نام برده نقش آنتن را بازی می‌کند به شکل‌های ظریف و خنده‌داری او را به سخره می‌گرفت. از جمله او ابتداء با تعدادی از رفقاء قرارهائی می‌گذاشت و سپس شروع به تعریف داستانی می‌کرد و ناگهان داستان را در جای حساسی قطع می‌کرد و دیگر چیزی نمی‌گفت. آنتن مزبور که کنجکاویش حسابی تحریک می‌شد فوراً می‌پرسید خوب بعد چی شد؟ که ناگهان آن چند نفری که رفیق گلوی با آنها قبلاً صحبت کرده بود به اتفاق خود رفیق گلوی فریاد می‌زدند "صبر داشته باش الاغ جون!" و یا جملات دیگری از این قبیل با خنده نثار او که خود را در اختیار دشمن قرار داده بود می‌کردند. یا در روزهائی که صبحانه مسکه می‌دادند، رفیق گلوی به شکل دیگری این خبرچین را دست می‌انداخت. مثلاً در یک مورد به طور خیلی جدی به فرد مزبور گفت می‌دانی که این کره گوسفنده "نه کره گاو!" او با سؤالی در ذهن خود مبہوت به بقیه نگاه کرد. در این هنگام رفقاء ضمن تکرار "نکره گا" با خنده خود فضا را پر کردند و او تازه متوجه شد که خود او "نکره گاو" خطاب شده است. رفیق گلوی با چنین بذله گوئی‌هایی به آن شخص آنتن حالی می‌کرد که رفقای انقلابی ما او را می‌شناسند. او به سبک دل‌نشینی که خود بلد بود با حالت تفریحی خاطره اولین دیدارش با رفیق مسعود احمدزاده را در تهران هم تعریف کرد. او گفت که از طرف مسؤولین چریک‌های فدائی خلق از مشهد به تهران منتقل شده بود. در تهران در اولین قرارری که اجراء می‌کند با رفیق مسعود احمدزاده مواجه می‌شود. گلوی طبق معمول شروع به شوخی با او می‌کند. ولی یکبارہ برخورد جدی رفیق مسعود او را فوراً به عقب می‌نشانند و او متوجه می‌شود جای شوخی‌های معمولش در آنجا نیست. گلوی که انتظار داشت در تهران او را به محل امنی ببرند از رفیق مسعود می‌شنود که باید خودش برود و برای خود یک اتاق کرایه کند. گلوی با خنده می‌گفت این برخورد جدی تأثیر مثبتی رویم گذاشت. وقتی رفیق مسعود گفت برو یک اتاق کرایه کن و محلش را هم فقط خودت بدان تا در قرارهای بعد ارتباط تو با تعدادی از رفقاء برقرار شود، از این‌جا فهمیدم که مبارزه ما وارد فاز جدی و حیاتی شده است."

خاطره‌ای هم از دیدار او با رفیق امیر پرویز پویان نقل شده است. رفیق گلوی قرار بود رفیق پویان را در داخل اتوبوسی ملاقات کند. او وقتی سوار اتوبوس می‌شود یکبارہ چشمش به پویان در لباس طلبه‌ها می‌افتد و بی اختیار خنده‌اش می‌گیرد و شوخی کنان به طرف او می‌رود. ولی پویان با گرفتن قیافه جدی و گفتن این‌که "آقا لطفاً نزاکت را رعایت کنید" موقعیت را به او گوشزد می‌کند تا حواسش را جمع کند. رفیق گلوی نیز با درک جدیت اوضاع بر خنده خود غلبه می‌کند و به صورتی که لازم بود با او صحبت می‌کند.

این ملاقات در دوره‌ای بود که ساواک نام و عکس رفیق امیر پرویز پویان را در تمام شهرها و روستاها به در و دیوار چسبانده و از مردم در ازای گرفتن پاداش ۱۰۰ هزار تومان برای دستگیری وی استمداد طلبیده بود. به همین خاطر رفیق پویان برای پنهان ماندن از چشم پولیس و تدوام کار و وظایف انقلابی‌اش مجبور شده بود گاه خود را در آن لباس از چشم دشمن دور نگه دارد.

در بهمن سال ۵۰ رژیم شاه به اصطلاح دادگاهی برای ۲۳ نفر از رفقای فدائی تشکیل داد که رفیق گلوی یکی از آنها بود. در این دادگاه رفقاء و از جمله رفیق گلوی برای افشای هر چه بیشتر ماهیت رژیم شاه خلاف آن چه رسم بود در مقابل رؤسای دادگاه بلند نشدند و هنگامی که دادگاه از آنها خواست خود را معرفی و تابعیت خود را اعلام کنند رفیق گلوی به جای این که طبق سنت معمول بگوید تابع "رژیم شاهنشاهی ایران" می‌باشد، خود را تابع "خلق ایران" و نه

تابع دولت شاه معرفی نمود. در آن دادگاه رفیق مسعود احمدزاده توسط حسینی (استوار شعبانی از شکنجه‌گران ساواک) و یکی دیگر از مأموران ساواک مورد ضرب و شتم قرار گرفت که در اعتراض به این عمل وحشیانه در همان دادگاه رفقاء به پا خاسته و سرود چریک‌های فدائی خلق (باز این من و این شب تیره بی پگاه، مزرع سبز فلک درو کرده داس ماه ... هان به پای، ای خلق ایران به پای/ برخیز ای جوان، بسان شیر ژیان، زنجیر گران، ز پا بیفکن که جان، در راه وطن، همچون دیگران، بیادیت باخت. دست کارگر به دست دهقان گذار، فریاد زمان ز سینه خود بر آر، کاخ ارتجاع و ظلم و ستم ز بن برانداز ... من چریک فدائی خلقم، جان من فدای خلقم ...) که بارها در اتاق شماره ۵ تمرین کرده بودند را خواندند. رفیق گلوی یکی از همین رفقاء بود.

در دادگاه دوم از جمع ۲۳ نفر ۱۵ تن از چریک‌های فدائی خلق و از جمله رفیق گلوی را به اعدام محکوم نمودند. رفیق فریبرز سنجرى مطرح می‌کند که "پس از آن محکومیت جنایتکارانه، همه ۲۳ نفر را برای چند روز در قسمتی از سلول‌های انفرادی اوین که شامل پنج سلول می‌شد جای دادند. یک بار حسینی، مسؤول زندان اوین برای مدت کوتاهی (شاید حداکثر نیم ساعت) درب همه سلول‌ها را باز کرد و رفقاء امکان یافتند تا یکدیگر را دیده و همدیگر را در آغوش بگیرند. این دیدار به واقع آخرین دیدار رفقای باقی مانده از جمع ۲۳ نفر با رفیق گلوی، دو تن از رهبران چریک‌های فدائی خلق (رفقا مسعود احمدزاده و عباس مفتاحی) و بقیه رفقای حماسه آفرین چریک‌های فدائی خلق بود که چند روز بعد قدم در میدان تیرباران چیتگر گذاشتند و مرگ را سرودی کردند."

رفیق گلوی و دیگر رفقای انقلابی چریک فدائی می‌دانستند و اطمینان داشتند که راهی که با تحلیل علمی شرایط جامعه به آن رسیده و پا در آن گذاشته‌اند و سازمانی که شکل داده‌اند دیر یا زود با حمایت توده‌ها مواجه شده و رژیم جنایتکار شاه را به سزای اعمال ننگینش خواهد رساند. این رفقاء همان‌طور که رفیق احمدزاده نوشته است به این باور رسیده بودند که "پیشاهنگ در شرایط کنونی نمی‌تواند پیشاهنگ باشد مگر آن‌که یک چریک فدائی باشد" و از زبان رفیق تئوریسین خود این سفارش را به نیروهای جوان انقلابی داشتند که "بگذار تسلیم‌طلبان هر چه می‌خواهند رجزخوانی کنند، وظیفه هر محفل و گروه انقلابی است که با هر امکانی که دارد و به هر شکلی که می‌تواند مبارزه مسلحانه را آغاز کند و ضربات خود را به دشمن فرود آورد. تجربه نشان داده است که راهی نیست جز راه مبارزه مسلحانه و تجربه نشان داده است که خلق از این مبارزه حمایت خواهد کرد."

هر چند رفیق گلوی و یاران همراهش نمادند تا شاهد تحقق آنچه به آن ایمان داشتند باشند و با چشمان خود ببینند که توده‌ها چگونه از سازمانی که آنها پایه‌گذارش بودند حمایت می‌کنند اما چه زود پیش‌بینی این رفقاء به واقعیت پیوست و خلق یعنی کارگران و زحمت‌کشان و ستم‌دیدگان ایران به حمایت از مبارزه چریک‌های فدائی خلق برخاستند.

به نقل از: ماهنامه کارگری ارگان کارگری چریک‌های فدائی خلق ایران شماره ۹۹ پانزدهم فروردین‌ماه ۱۴۰۱